



مقدمه: در یکی دو دهه اخیر موضوع «نوسازی بافت فرسوده» از موضوعات مهم و مناقشه‌برانگیز مباحث شهری بوده است. به نحوی که دستگاه‌های حاکمیتی اعم از شهرداری و دولت، سیاست‌های اجرایی و عملی مشخصی را در این حوزه در پیش گرفته و همزمان دانشکده‌های فنی و مهندسی، مهندسين مشاور و به اصطلاح «اتاق‌های فکر» دولت و گفتمان مهندسی انجام شده که در خوش‌بینانه‌ترین حالت، «نقدی درونی»ست (اگر مسامحتاً آن را نقد در نظر بگیریم) مبتنی بر وجوه یا پیامدهای مثبت- منفی. در حالی که برای نشان دادن چگونگی برساخت تاریخی آن و همچنین برملا کردن وجوه مخرب و سرکوبگر آن، ورود علوم انسانی و اجتماعی (جامعه‌شناسی انتقادی، اقتصاد سیاسی و جغرافیای سیاسی) به این موضوع کاملاً ضروری است. در این جستار تلاش خواهیم کرد از طریق «بازخوانی انتقادی» تاریخ این مسئله، فرایند ساخته شدن «نوسازی بافت فرسوده» در مقام یک «صورت بندی» خاص جهت‌گیرانه از وضعیتی پیچیده و مناقشه‌برانگیز را نشان دهیم. پیش از آن و برای ورود به بحث چند نکته را مورد تأکید قرار خواهیم داد:

الف: سیاست‌گذاری (policy making) عرصه‌ی برساخته‌های تاریخی است؛ هر سیاستی به تبع یک مسئله (problem) ساخته می‌شود. ما بیشتر از آن که با مسائل عینی (objective) مواجه باشیم با صورت‌بندی‌های سوژکتیو از یک «وضعیت پروبلماتیک» سروکار داریم. بنابراین بهتر است بگوییم، هر سیاستی به تبع نحوه‌ی خاصی از مسئله‌مند کردن یک وضعیت ساخته می‌شود. سوژکتیویته در عرصه‌ی سیاست‌گذاری یعنی همان منافع و ترجیحات گروه‌های ذی‌نفع و صاحب قدرت و نفوذ. به بیان دقیق‌تر گروه‌ها و نیروهای مختلف، یک وضعیت را از «منظر» منافع و ترجیحات خود، پروبلماتیک کرده و سیاست‌های تبعی آن را پی خواهند گرفت. این مکانیزم حتی در به ظاهر «طبیعی»ترین موضوعات نظیر آب و هوا نیز صادق است.

ب: بازخوانی انتقادی فرایند ساخته شدن «نوسازی بافت فرسوده» یعنی نشان دادن منافع ساختاری نیروها و گروه‌های مختلف، چفت و بست شدن (articulation) آن‌ها در برابر بدیل‌های دیگر صورت‌بندی مسئله، نقاط عطف و بزنگاه‌های تاریخی و حذف و کنارگذاری افراد و گروه‌ها طی فرایند ساخته شدن آن.

پ: از حیث عملی (آنچه در عمل انجام می‌شود) وقتی از بافت فرسوده و نوسازی، در حال حاضر، صحبت می‌کنیم از چه چیز صحبت می‌کنیم؟ در این جا ما به نوعی «ساده‌سازی روشی» نیازمندیم. به این معنا که علی‌رغم ادبیات (مفاهیم، تعاریف، دستورالعمل‌ها...) به ظاهر پیچیده این حوزه، آن چه در عمل مطرح است: بلوک‌های شهری واقع در محله‌های قدیمی عمدتاً جنوب خیابان انقلاب در شهر تهران (به استثناء چند محله شمال خیابان انقلاب) است که با سه شاخص «ریزدانگی، ناپایداری و نفوذپذیری»¹ به عنوان «فرسوده» مصوب شده‌اند. همچنین علی‌رغم سیاست‌های بعضاً متنوع مندرج در اسناد قانونی، سیاستی که «به واقع» در عمل جدی گرفته شده، تخریب و نوسازی «تجمیع محور»² خانه‌ها به واسطه‌ی مشوق‌های مالی و تراکمی است.

ساخته شدن سیاست «نوسازی بافت فرسوده»

با افزایش قیمت نفت و رشد صنعت و متعاقب آن «اصلاحات ارضی» در دوره‌ی پهلوی دوم و در نتیجه، مهاجرت گسترده به تهران به سبب تمرکز امکانات در آن (ن.ک. به آبراهامیان، 1389 و کاتوزیان، 1396)، همزمان که «گودها و زاغه‌های تهران» و مسائل آن مورد توجه محققین و سیاست‌گذاران قرار گرفتند، نه به آن شدت، «محله‌های قدیمی» و مسائلی نیز به تدریج حساسیت‌ها را برانگیختند. زاغه‌ها و محله‌های قدیمی عمدتاً بر اساس «وجه نظر» «بهداشت»، «مهاجرت روستائیان و شهرستانی‌ها»، «ساخت و ساز خودرو و بدون نقشه» و «تراکم جمعیت» پروبلماتیزه می‌شدند. به نحوی که در سال 1339 «به دولت اجازه داده می‌شود در هر مورد زمین‌هایی را که برای اجرای برنامه‌های شهرسازی و خانه‌سازی لازم و ضروری تشخیص می‌دهد و همچنین محلاتی را که به علل شهرسازی و بهداشتی باید تخریب و تجدید بنا گردد پس از پرداخت بهای عادلانه... تملک و تصرف نماید» (قانون مربوط به تملک زمین‌ها برای اجرای برنامه‌های شهرسازی، 1339).

بانو فقیه، سرپرست اندرزاگه جنوب شهر در گزارشی که در سال 41 درباره سکونتگاه‌های جنوب خیابان شوش ارائه می‌دهد، وضعیت آب آشامیدنی، فاضل آب، بهداشت و وضعیت کودکان و زنان را وخیم گزارش کرده و نظافت کوچه و خیابان‌ها، لوله‌کشی آب، ساخت رختشویی خانه، نظافت محوطه‌ی داخل کاروانسرا و ایجاد باغ کودکان... را برای بهبود وضعیت آن‌ها پیشنهاد می‌دهد (ن.ک. به نخستین سمینار بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران، 1343: 47-337). «**انحطاط بخش قدیمی شهر تهران و رابطه آن با بیماری‌های روانی**» عنوان گزارش دیگری است در همان سمینار و این بار درباره‌ی «محله‌های قدیمی»، به ویژه محله‌های واقع در بازار این گزارش، مسائل این محله‌ها را تراکم بیش از حد جمعیت و خانوار در هر واحد (و هر اتاق) و تضادهای روانی ناشی از آن و ترک محله توسط بازاریان قدیمی، تجار و بازرگانان (و

¹ هر بلوک شهری که هر سه شاخص را با هم داشته باشد؛ یعنی 50 درصد خانه‌هایش زیر 200 متر مربع (ریزدانگی) و 50 درصد کوچه و خیابان‌هایش دارای عرض کمتر از 6 متر (نفوذپذیری) و 50 درصد بناهای واقع در آن ناپایدار و فاقد سیستم سازه‌ای باشند (ناپایداری) را به عنوان بلوک فرسوده مصوب کرده‌اند.

² ادغام و ترکیب کردن دو یا چند خانه مسکونی با سند مالکیت جداگانه و ساخت و ساز بر روی زمین جدید را تجمیع می‌گویند.

جایگزینی آن با شهرستانی ها) و عدم تمایل به ساخت مجدد بناهای قدیمی به علت نداشتن صرفه اقتصادی آن می داند. گزارش در نهایت، چاره کار را ساخت «خانه های چند طبقه کوچک» یا ساخت خانه های جدید در زمین های ارزان مطابق «نقشه شهرسازی» به منظور افزایش استقلال خانوار در هر واحد مسکونی و کاهش تضادهای روانی می داند. (همان: 36-331) در بستر همین تنش ها و مباحث گرد آن و در راستای «رویگرد شبه مدرنیستی» (ن.ک. به کاتوزیان، 1396: بخش 13). پهلوی دوم به اتکاء درآمدهای بالای نفتی، در الحاقیه ی قانون شهرداری ها، نوسازی محله های قدیمی و نهاد متولی آن مورد تأکید قرار گرفت: «به منظور نوسازی شهرها شهرداریها می توانند از طریق تأسیس مؤسساتی با سرمایه خود خانه ها و مستغلات و اراضی و محلات قدیمی و کهنه شهر را با استفاده از مقررات قانون تملک زمینها مصوب 17 خرداد 1339 خریداری نمایند و در صورت اقتضاء برای تجدید ساختمان طبق طرح های مصوب شهرداری بفروشند و یا این که راساً اقدام به اجرای طرح های ساختمانی بنمایند» (قانون اصلاح پاره ای از مواد و الحاق مواد جدید به قانون شهرداری مصوب سال 34، مصوب 1345).

انقلاب 57 و تکان های انقلابی آن، دقیقه ی «تعلیق سیاست گذاری» در محله های قدیمی تهران بود؛ تعلیقی که همراه با تداوم وضعیت انقلابی و جنگ تا اواخر دهه 60 ادامه داشت. ایدئولوژی انقلابی «محرومیت زدایی» و دفاع از «مستضعفین» در کنار ضرورت ساخته شدن یک «کلیت متحد» در شرایط انقلابی و جنگی، در کنار درگیر بودن دولت با مسائل انقلاب و جنگ، این تعلیق را تداوم می بخشید. این محله ها در سال های ابتدایی انقلاب، به شکلی نسبتاً «خودسامان» و توسط «تعاونی- های مصرف اسلامی» (در زمانی کوتاه) و «شورای محلات» سامان می یافتند. «شوراهای محلات نماینده گروه های محله ای بودند، که به طور غیر رسمی شکل گرفته بودند... نگهداری و توسعه محلات نیز تحت نظارت شوراهای محلات قرار گرفت. آنها لوله های آب محلات را تعمیر می کردند، قطع برق را ترمیم و اصلاح می کردند و چاه های عمیقی حفر می نمودند تا به ناوایی های محلی و حمام های عمومی و محلاتی که... از آب جاری محروم بودند آب برسانند» (بیات، 1391: 6-104). بعدها و در فرایند «تثبیت قدرت»، نهادهای دیگری مانند کمیته محلات، بسیج محلات، هیئت های مذهبی و مساجد، سامان دهی و سازمان دهی محلات را به عهده داشتند.

همزمان با عادی شدن و «پسانقلابی شدن» وضعیت و ترویج ایدئولوژی «سازندگی و توسعه» و همچنین ظهور سیاست «تراکم فروشی» و بزرگراه سازی در مدیریت تهران، محله های قدیمی دوباره مورد توجه قرار گرفتند؛ البته این بار نه برای محرومیت زدایی بلکه در پیوند با «توسعه» ی تهران. به این ترتیب که بخش هایی از محله های قدیمی که در مسیر احداث بزرگراه قرار داشتند به عنوان «فرسوده و ناکارآمد» توسط سازمان نوسازی شهر تهران³ خریداری و تملک شده و مورد ساخت و ساز (با کاربری های مختلف مسکونی تجاری و اداری) قرار می گرفتند. سیاست گذاران و مجریان از این کار دو هدف را دنبال می کردند. اول این که به زعم خودشان، درصدی از مساحت محله ی «فرسوده و ناکارآمد» را کاهش داده و به اصطلاح «نوساز» کنند. دوم این که از ارزش افزوده ناشی از فروش کاربری های احداث شده، بخشی از منابع مالی مورد نیاز برای احداث بزرگراه را تامین نمایند. این سیاست در دهه 70 برای احداث «بزرگراه نواب» و بعدها در دهه 80 برای احداث «بزرگراه شرق» مورد

³ سازمان نوسازی شهر تهران از سازمان های تابعه شهرداری تهران بوده و مطابق با همان قانون اصلاح پاره ای از مواد ... مصوب سال 45 وظیفه خرید خانه های فرسوده به منظور نوسازی و آبادانی محله های قدیمی و کهنه شهر را به عهده دارد. در اساسنامه ی سازمان نوسازی شهر تهران آمده است: «سازمان می تواند در اجرای وظائف خود از طریق سرمایه گذاری و مشارکت با بانکها موسسات سرمایه گذاری و شرکت ها با اشخاص حقیقی، خرید سهام و انتشار و فروش اوراق مشارکت با رعایت مقررات قانونی مربوطه اقدام نماید» (به نقل از وب سایت سازمان نوسازی شهر تهران).

استفاده قرار گرفت. سیاست «بزرگراه‌سازی از میان محله‌های فرسوده» از آن جا که بیشتر مبتنی بود بر پیش‌برد پروژه بزرگراه تا نوسازی خانه یا محله، مانع از آن می‌شد تا «سیاست‌های نوسازی» وارد عمق محله و کوچه پس کوچه‌های آن شود. این تقریباً تنها سیاستی بود که در دهه 70 و ابتدای دهه 80 در محله‌های قدیمی تهران مورد اجرا قرار می‌گرفت.

سیاست «نوسازی بافت فرسوده» به سیاقی که هم اکنون شاهدش هستیم، حاصل «صورت‌بندی خاص» تاریخی‌ای است که پس از زلزله‌ی مهیب بم انجام شد. به واقع، در «دقیقه زلزله بم» همراه با آزادسازی انرژی زمین، فرصت‌هایی نیز برای سیاست‌گذاری آزاد شد. در حالی که وضعیت «محله‌های قدیمی» فی‌المثل می‌توانست به عنوان محله‌های محروم و فاقد امکانات و خدمات که دستگاه‌های حاکمیتی می‌بایست مجموعه‌ای از «سیاست‌های حمایتی» را در آن در پیش بگیرند صورت‌بندی و پروبلماتیک گردد، در فرصتی تاریخی، «تنها» به عنوان «خانه‌های آسیب‌پذیر در برابر زلزله» که تنها می‌بایست «خراب‌شان کرد و از نو ساخت» پروبلماتیک شدند. بنابراین رویکرد «**مهندسی-پیمانکاری**» با تقلیل وضعیتی سراسر «اجتماعی» با تمامی لایه‌های پیچیده‌اش به مسئله‌ای «مهندسی» در پروبلماتیزه کردن وضعیت و سیاست‌گذاری تبعی آن، دست بالا را پیدا کرد. این رویکرد، حاصل بهم پیوستن و مفصل‌بندی «نیروهای ساختاری» و اقتضات و منافع‌شان بوده که در دقیقه‌ای تاریخی به گونه‌ای غیر ضروری به هم متصل شدند: پیمانکاران و بسازبفروش‌ها و نیاز به توسعه‌ی فضایی حوزه اقدام‌شان و دستیابی به فرصت‌های جدید برای سرمایه‌گذاری / دیسکورس مهندسی و فرصت رونق بازار آن (مشاوران، برنامه‌ریزان و مهندسين ساختمان) / و در نهایت، فرصت رونق گرفتن ساخت‌وساز و تراکم فروشی برای اداره‌ی شهر توسط شهرداری. تصادفی نیست که در ادبیات «برنامه ریزی» و مهندسی، مفهوم «**فرصت**» جایگاه ویژه‌ای دارد؛ هر چیزی ولو «فاجعه» تهدیدها و فرصت‌های خود را به همراه دارد که باید با «استراتژی‌های تهاجمی» به سراغش رفت و غنیمت شمرد. پیوند فاجعه و بحران از یک سو و سیاست‌گذاری‌های منتهی به مداخلات ساختاری از سوی دیگر، منطقی است که «متفکران شهری انتقادی» همواره نسبت به آن هشدار داده‌اند. آن‌ها تاکید می‌کنند که در بستر و فرصت فجایع طبیعی مانند سیل و طوفان و زلزله (به زعم آن‌ها این موارد پدیده‌هایی اجتماعی-طبیعی اند تا طبیعی) دست سیاست‌گذاران برای «بازتعریف مناسبات شهری» و سیاست‌گذاری‌های شهری باز خواهد شد. نکته آن است که مجموعه‌ی این سیاست‌ها عمدتاً به ضرر اقشار ضعیف و «بی‌صداها» تمام می‌شود. این دعوی نائومی کلاین در *دکترین شوک* که سرمایه‌داری با بهره‌گرفتن از فجایع و بحران‌ها، نظم اجتماعی جدیدی ایجاد کرده و تضادها و تنش‌ها را به واسطه‌ی آن مدیریت می‌کند نیز می‌توان در همین راستا فهمید (ن.ک. به کلاین، 1391).

پیش از آن که مسلط‌شدن رویکرد «مهندسی-پیمانکاری» را از خلال قوانین و دستورالعمل‌ها نشان دهم مایلم اندکی درباره دلالت‌های «غیرطبیعی» زلزله در تاریخ ایران تاکید‌گذاری کنم. زلزله و هر بلای طبیعی دیگر در کنار دلالت‌های سهمگین و غیرقابل انکار طبیعی و عینی آن و در کنار انرژی‌های طبیعی عظیمی که آزاد می‌کند، همواره برای سیاست‌گذاران به مثابه نوعی «گشایش» در وضعیت عمل کرده است؛ گشایشی که در بستر «سکوت توأم با بهت جامعه» در نسبت با فاجعه‌ی آوار و مرگ خاموش انسان‌ها اتفاق افتاده است. در فضای عاطفی گرد فاجعه‌ی بدن‌های متلاشی شده همراه با بهت جامعه، تنش‌ها و مناقشات برای سیاست‌گذاری به حداقل می‌رسد. این البته طرحی اولیه است و «پیشنهادی پژوهشی» برای محققان. با این منطلق می‌توان به سراغ زلزله‌های تاریخ رفت و با احضار آنها، «تاریخ زلزله» را این بار نه بر اساس «ریشتر و گسل» بلکه بر اساس نیروهای اجتماعی و سیاسی‌ای که آزاد کرده و فرصت‌هایی که به همراه آورده روایت کرد. بر همین اساس، زلزله‌ی مهیب رودبار در سال 69 برای دولت وقت و نیروهای میانه‌رو که تلاش داشتند گذار از وضعیت انقلابی به وضعیتی

«پسانقلابی» و ارتباط با جهان خارج از مرزهای کشور را رقم بزنند فرصت مناسبی فراهم کرد. مجله‌ی «اشپیگل» در اولین شماره‌ی خود پس از زلزله در مطلبی با عنوان «زلزله‌ی رودبار؛ گشایش‌های سیاسی یک فاجعه طبیعی» از بازشدن درهای ایران انقلابی به روی جهان غرب پس از زلزله نوشت:

«علی اکبر محتشمی پور وزیر سابق کشور طی نطقی گفت که ایران تنها باید از دولت‌های دوست و اسلامی و هواداران اسلامی خود در سراسر جهان کمک‌های مادی قبول کند. اما رفسنجانی این گونه استدلال کرد که بدون کمک کشورهای جهان اعم از شرقی و غربی نمی‌توان به قربانیان زلزله به مقدار کافی کمک رساند در آن روز برای نخستین بار از زمان تأسیس جمهوری اسلامی هواپیماهای حامل کالاهای کمکی صلیب سرخ جهانی در تهران به زمین نشستند. این در حالی است که تندروهایی مانند محتشمی پور تا آن روز از صلیب سرخ به عنوان عوامل متجاوزان صلیبی عصر حاضر که قصد به انقیاد کشیدن ملت‌های اسلامی را دارند یاد می‌کردند» (به نقل از وب سایت تاریخ ایرانی).

زلزله‌ی 96 کرمانشاه نیز فرصت مناسبی فراهم آورد برای نیروهایی که به دنبال فرصتی بودند که تکلیف ایده‌ی مسکن اجتماعی و مسکن محرومین را یکسره کنند. آن‌ها که هیچ‌گاه زیر بار تعهد دولت در تأمین مسکن عمومی برای اقشار ضعیف نمی‌رفتند، فاتحانه بر خرابه‌های «مسکن مهر» ایستاده و مطرح کردند: «دولت گزینه مناسبی برای ساخت مسکن نیست. ساخت مسکن را باید به مردم سپرد». البته دشوار نیست که منظورشان را از مردم بفهمیم: بخش خصوصی. خرابه‌های مسکن مهر و سکوت توأم با بهت ناشی از مرگ هموطنان بهترین «فرصت» بود برای آن‌ها که ایده مسکن به عنوان «کالای عمومی» را نفی می‌کنند.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد «زلزله 82 بم» نیز فرصت بازتعریف محله‌های قدیمی به عنوان فرصت‌های سرمایه‌گذاری و ساخت‌وساز برای مقابله بهتر با زلزله با رویکردی سراسر مهندسی و پیمانکاری در غیاب و فقدان رویکردهای دیگر و بدون «مناقشه» را فراهم آورد. در ادامه، خطوط کلی فرایند ظهور و تثبیت سیاست نوسازی بافت فرسوده را در سطح رسمی و قانون‌گذاری نشان خواهیم داد:

- در «بودجه سال 82» کشور برای اولین بار به نوسازی بافت‌های فرسوده و منابع مالی آن اشاره شد. همچنین استفاده از منابع و سرمایه خارجی برای احداث مجتمع‌های مسکونی ارزان قیمت در کلانشهرها توسط بخش‌های تعاونی و خصوصی مورد تأکید قرار گرفت (قانون بودجه، 1382).
- «برنامه چهارم توسعه» (84-88) در ماده‌ی 30 و در سرفصل ایمن‌سازی و مقاوم‌سازی ساختمان‌ها و شهرها، دولت را موظف می‌کند برای کاهش خطر بلایای طبیعی، عملیات اجرایی بازسازی و نوسازی بافت‌های قدیمی شهرها و روستاها و مقاوم‌سازی ابنیه‌ی موجود در مقابل زلزله ظرف مدت حداکثر 10 سال در کل کشور به پایان برساند (قانون برنامه چهارم توسعه، 1383). به این ترتیب، محله‌های قدیمی به «پروژه»‌ای مهندسی بدل می‌شوند که می‌بایست وضعیت‌شان، ظرف یک مدت مشخص و با آغاز و پایان مشخص و بر اساس شاخص‌های کمی و قابل اندازه‌گیری پیشرفت پروژه، تعیین تکلیف شود. در این رویکرد، بالارفتن میزان «پروانه‌های تخریب و نوسازی تجمیعی» نشانه و شاخص موفقیت در محله‌های هدف است.
- در سال 1385 سه شاخص «ریزدانگی، نفوذپذیری و ناپایداری» برای تصویب بلوک‌های فرسوده تعیین شد (ن.ک به مصوبات شورای عالی معماری و شهرسازی). پس از این به گونه‌ای رسمی و قانونی، محله‌های قدیمی و «حیات

اجتماعی» آنها به واسطه‌ی شاخص‌هایی کمی و در «سکونت ساکنین» ش دارای برچسب «کلنگی» و «فرسوده» شد.

همزمان با تصویب محدوده‌های فرسوده، سازمان نوسازی شهر تهران، «طرح‌های منظر شهری» را در این محدوده‌ها تهیه و یکی از آنها را در محله‌ی «خوب بخت» با استفاده از «دفتر محلی» اجرا می‌کند. تجربه‌ی دفتر محلی، مدیران سازمان را به این نتیجه رساند که: «تحقق نوسازی مردمی نیازمند «تسهیل‌گری» از طریق به کارگیری تشکل‌هایی در مقیاس محلات می‌باشد» (علی اکبری، 1390). بدین ترتیب «تسهیل‌گری» و «دفتر محلی» همزمان با وارد شدن مفاهیمی مانند مشارکت، توانمندسازی و محله محوری به ادبیات رسمی کشور در اواسط دهه 80، وارد ادبیات این حوزه شد.

در ابتدای سال 88 در «آئین‌نامه اجرایی قانون حمایت از تولید و عرضه مسکن»، در فصل 8 ماده 42 تشکیل دفاتر تسهیل‌گری محلی (یا دفاتر خدمات نوسازی) توسط بخش غیر دولتی و تحت نظارت شهرداری‌ها در فرایند طرح‌های نوسازی، به‌سازی و احیاء بافت‌های فرسوده مورد تأکید قرار گرفت. این قانون تصریح می‌کند: «در طول دوران نوسازی کلیه‌ی دستگاه‌های اجرایی می‌توانند اختیارات خود را به دفاتر یاد شده تفویض نمایند» (وزارت مسکن و شهرسازی، 1388).

از سال 90 به بعد در تمامی محلات مصوب بافت فرسوده تهران، دفاتر محلی تسهیل‌گری مستقر شدند. دفاتر محلی در مقام «کارگزاران نوسازی»، قدرت گفتمان مهندسی-پیمانکاری در شهر را «محلی» تر کرده و گستره‌ی نفوذ آن را به محله‌های شهر و تا مقیاس «کوچه پس کوچه‌ها» گسترش داد. این دفاتر به مثابه‌ی «مباشران»، وظیفه‌ی «هدایت ساکنین به «مشارکت» در سیاست‌های از پیش تعیین شده را به عهده خواهند داشت.

به وزارت مسکن و شهرسازی و شهرداری‌ها اجازه داده شد تا «قسمتی از اختیارات خود را به شرکت‌ها و یا سازمان‌های وابسته به خود و یا اشخاص حقیقی و حقوقی غیر دولتی واجد صلاحیت واگذار نمایند». همچنین «دولت مجاز است سالانه 10 هزار میلیارد ریال جهت احیاء و نوسازی بافت فرسوده در بودجه سنواتی کل کشور پیش بینی نماید» (قانون حمایت از احیاء، بهسازی و نوسازی...، مواد 4 و 13، 1389).

شورای شهر تهران در ابتدای دهه 90، بسته تشویقی «تخریب و نوسازی» بافت فرسوده را مصوب و در دستور کار خود قرار داد: تراکم تشویقی (یک تا دوطبقه مازاد بر طرح تفصیلی)، معافیت از پرداخت عوارض تراکم پایه مالی و سهل‌گیری در تأمین پارکینگ به شرط «تخریب و نوسازی». این مشوق‌ها در کنار تسهیلاتی که بانک‌های دولتی به تخریب و نوسازی تخصیص می‌دهند، مجموعه‌ای از «محرکات»ی است که دفاتر محلی به واسطه‌ی آنها، ساکنین را «پای کار می‌آورند».

بنابراین در «غیاب و سکونت ساکنین، گروه‌ها و فعالین مستقل اجتماعی و شهری و در بستر نقصان تاریخی «ضعف تشکل‌های مستقل محلی» و در غیاب رویکرد انتقادی دانشمندان علوم انسانی، از خلال قوانین و دستورالعمل‌ها، وضعیت محله‌های قدیمی با منطق و رویکردی مهندسی و پیمانکاری، پروبلماتیک شده و سیاست گذاری شد. این رویکرد، به واسطه‌ی آن که محله‌های قدیمی را «فرصتی برای سرمایه‌گذاری» می‌فهمد اساساً از فهم «سوژه‌ی سرمایه‌ناپذیر» مانند: مجردهای اتاق خواب، مستأجرین، کارگران فصلی غیر ماهر، افغان‌ها و... که بخشی از سکونت این محله‌ها را به خود اختصاص

داده‌اند عاجز و ناتوان است. این سوژه‌ها به گونه‌ای «پیشینی» از برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری آن‌ها حذف شده‌اند. این رویکرد نه تنها هیچ طرح و برنامه‌ای برای این سوژه‌ها نداشته بلکه آن‌ها را «مخل» و مزاحم پروژه‌های خود می‌داند.

همچنین پرسش اساسی دیگر آن است که چرا این محله‌ها علی‌رغم ضعف شدید خدمات و زیرساخت‌های شهری و فقر و محرومیت اقتصادی، به عنوان «محله‌های محروم» و نیازمند حمایت، پروبلماتیزه و سیاست‌گذاری نشده‌اند. دولت و دستگاه‌های حاکمیتی به واسطه‌ی تقلیل مسئله‌ای سراسر اقتصادی و اجتماعی به مسئله‌ای مهندسی، در قبال محرومیت آن‌ها از خود «سلب مسئولیت» کرده و به غیر از «رانت تسهیلاتی و ضابطه‌ای» ساخت‌وساز که عمدتاً به جیب سرمایه‌گذاران می‌رود تا ساکنین، تعهدات و وظائف خود به محرومیت این محله‌ها را یکسره فراموش کرده‌اند. بنابراین در حالی که این دستگاه‌ها باید در این محله‌ها پارک، درمانگاه، مدرسه، زمین بازی و زیرساخت‌های امدادی بسازند با سپردن امور به «بسازبفروش‌ها» و سرمایه‌گذاران، آن‌جا را به فرصت سرمایه‌گذاری و کارگاه ساختمانی بدل کرده‌اند. پرسش اساسی دیگر آن که حتی اگر هم‌گام با این رویکرد، مسئله‌ی محله‌های قدیمی را «تنها» آسیب‌پذیری در برابر زلزله‌ی احتمالی تهران بدانیم اولاً: چرا تنها سیاست «تخریب و از نو سازی» مورد حمایت قرار گرفته و فرضاً از سیاست «مقاوم سازی» به عنوان مکمل آن حمایت نشده است، درحالی‌که می‌توان به واسطه‌ی آن، حداقل بخشی از مسئله‌ی آسیب‌پذیری در برابر زلزله را بدون آنکه بار اضافی ناشی از «تراکم اضافی» به محله وارد کرد، حل نمود. پاسخ البته، کم و بیش، مشخص است چرا که مقاوم‌سازی یا هر سیاستی که فرصت سرمایه‌گذاری را به همراه نداشته و همچنین «تعهدی حمایتی» برای دولت ایجاد کند، احتمالاً در «وهله‌ی نهایی» پذیرفته نخواهد شد؛ حتی اگر اشاره‌هایی به آن در اسناد قانونی شده باشد. دیگر آنکه می‌توان گفت چرا برای کاهش آسیب‌پذیری در برابر زلزله، تنها، خانه‌های ساکنین در معرض آماج قرار گرفته و تعهدات دستگاه‌های حاکمیتی در افزایش توان سخت‌افزاری در برابر زلزله، مغفول است؟

موخره:

برنامه‌ریزان و مهندسان باید بیش‌تر، تاریخ، سیاست، ادبیات، فلسفه و جامعه‌شناسی بخوانند و با اهالی این حوزه‌ها وارد گفتگو شوند. در غیر اینصورت، تصمیم‌های آن‌ها می‌تواند «بالقوه» «فاجعه» بیافریند. اهالی علوم انسانی نیز برای آن که تأثیر بیشتری در ساختن جهان اطراف‌شان داشته باشند، می‌بایست بیش‌تر با آن‌ها که «واقعاً» جهان را می‌سازند، «فعالانه» به گفتگو بپردازند.

منابع:

- آبراهامیان، پرواند (1389) تاریخ ایران مدرن، محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی
- بیات، آصف (1391) سیاست‌های خیابانی؛ جنبش تهی‌دستان در ایران، سید اسدالله نبوی چاشمی، تهران: شیرازه
- زلزله رودبار؛ گشایش‌های سیاسی یک فاجعه طبیعی (هاشمی رفسنجانی چگونه با آزمون الهی برخورد کرد؟) (1396)، محمد علی فیروز آبادی، وب‌سایت تاریخ ایرانی

- سخنرانی‌ها و گزارش‌ها در نخستین سمینار بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران (1343) تهران: انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی
- علی اکبری، کاوه (1390) تسهیلگری در بافت های فرسوده شهر تهران، تهران: نشریه هفت شهر شماره 37-38
- قانون بودجه سال 1382، سازمان برنامه و بودجه کل کشور (1382) تهران
- کلاین، نائومی (1391) دکترین شوک (ظهور سرمایه داری فاجعه)، مهرداد شهابی، تهران: کتاب آمه
- کاتوزیان، محمد علی همایون (1396) اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی)، محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز
- مجلس شورای اسلامی (1383) قانون برنامه پنج ساله چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی
- مجلس شورای اسلامی (1389) قانون حمایت از احیاء بهسازی و نوسازی بافت های فرسوده و ناکارآمد شهری، تهران: مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی
- مجلس شورای ملی (1339) قانون مربوط به تملک زمین‌ها برای اجرای برنامه های شهرسازی
- وزارت مسکن و شهرسازی (1388) آئین نامه اجرایی قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن، مصوبه کارگروه مسکن هیئت دولت